

نگاهی به کتاب راهنمای فلسفه دین آکسفورد^۱

مصطفی زالی

کتاب راهنمای فلسفه‌ی دین^۲ که در سال ۲۰۰۵ و در ۵۵۰ صفحه توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شده در دو بخش مسائل و رویکردها شامل بیست مقاله از صاحب‌نظران این زمینه است. در بخش اول مهم‌ترین مسائل این حوزه‌ی فلسفی طرح شده و بخش دوم شامل گفتارهایی در نقاط ضعف و قوت چهار جریان عمده در فلسفه‌ی دین است. این مجموعه ممتاز از مقالات در مقایسه با کتب مشابه از گستره‌ای فراگیرتر برخوردار است. گرچه اکثر مقالات این کتاب در فضای الهیات مسیحی-غربی تحلیلی است ولی در عین حال نقدهای فمینیستی فلسفه‌ی تحلیلی، بازخوانی دریافت‌های غیرتوحیدی از خدا، بحثی پیرامون تکثر مذهبی و دفاعی از طبیعت‌گرایی را نیز شامل می‌شود. یکی از امتیازات اصلی این کتاب آن است که هر فصل توسط یکی از متخصصان برجسته‌ی غربی نگاشته شده که علاوه بر دفاع از آن موضع، صاحب‌نظر آن زمینه نیز می‌باشد.

ویراستار این مجموعه ویلیام وینرایت^۳ نخستین مقاله این کتاب را تحت عنوان مقدمه با بحث پیرامون پیدایش اصطلاح فلسفه‌ی دین در اواخر قرن نوزدهم میلادی آغاز می‌کند. او در این مقاله به جای یک مرور کلی و ارائه‌ی چشم‌اندازی از مباحث فصل‌های آتی، این موضوع را مطرح می‌کند که با مرگ ایدآلیسم در قرن نوزدهم فلسفه‌ی تحلیلی به جریان غالب فلسفی در دنیای انگلیسی زبان بدل شد. فلسفه‌ی دین در قیاس به سایر حوزه‌های فلسفی توسط فیلسوفان آکادمیک مغفول واقع شد. یکی از دلایل اساسی این رخداد جزمیت عمده‌ای بود که تحت تأثیر هیوم و کانت نسبت به شکست اثبات عقاید مذهبی وجود داشت. پس از نیم قرن بی‌توجهی به فلسفه‌ی دین، فلاسفه‌ی تحلیلی در اوایل نیمه‌ی دوم قرن بیستم مجدداً به این ساحت فلسفی توجه کردند.

از دهه پنجاه تا کنون سه اتفاق مهم در ساحت فلسفه‌ی تحلیلی رخ داده است: نخستین تحول، توجه مجدد به الهیات فلسفی اسکولاستیک و نیز قرن و هفده هجده است چرا که از سویی بسیاری از مباحث دهه‌های شصت و هفتاد میلادی در قرون گذشته نیز مطرح شده و دیگر آنکه بسیاری از فلاسفه‌ی تحلیلی دین به یکی از ادیان مسیحی یا یهودی متدین بوده‌اند. تحول دوم گستره‌ی مسائلی است که مورد توجه و محور پژوهش قرار گرفته است: پرسش از سازگاری مفهوم خدا تا کاوش پیرامون مسأله‌ی تجسد و کفاره‌ی گناهان بشری. سومین تحول عمده نیز چرخش به سوی معرفت‌شناسی است.

نویسنده در ادامه به دو انتقال عمده اشاره می‌کند: انتقال از کوشش برای متقاعد کردن افراد بی‌اعتقاد به حقانیت دین به تلاش برای یاری معتقدان در فهم آنچه به آن عقیده دارند و نیز انتقال از نگاه و احساس و عواطف شخصی به باور دینی.

نویسنده اعتراف می‌کند که فلسفه‌ی دین تحلیلی تا همین اواخر نزدیک‌بین بوده است. چه آنکه جای شگفتی نیست فلاسفه‌ی غربی با دینی که آن را بهتر از سایر ادیان می‌شناختند تأمل خود را آغاز کرده‌اند و امروزه به کاوش سایر ادیان نیز روی آورده‌اند. ضعف دیگر آن است که سنت‌های فلسفه‌ی تحلیلی و قاره‌ای در انزوای نسبت

به یکدیگر رشد کرده‌اند. فلاسفه‌ی دین تحلیلی غالباً خدا را به عنوان موضوع تأمل خود قرار می‌دهند حال آنکه فلاسفه‌ی دین قاره‌ای بر روی دین و دینداری و سوژه‌ی انسانی متمرکز می‌شوند. فلاسفه‌ی تحلیلی دین برای مثال نیازمند هستند تا با به کار بستن هرمنوتیک بدبینی نسبت به استلزامات تناهی و گناه واقف شوند و از سوی دیگر فلاسفه‌ی قاره‌ای دین غالباً پرسش از صدق و کفایت عقلانیت را نادیده می‌گیرند.

وینرایت به این نکته اشاره می‌کند که امروزه فلاسفه‌ی تحلیلی‌ای هستند که ادعا می‌کنند جنبه‌های منطقی قوانین طبیعی و عینیت مشهود در دعاوی اخلاقی با نگاه توحیدی بهتر از سایر نگاه‌ها می‌تواند تبیین شود و پال دراپر به دعاوی مطرح شده توسط موحدانی ارجاع می‌دهد که آگاهی، آزادی و دین نمی‌توانند به نحو طبیعی تبیین شوند (ص. ۳۰۰).

این مجموعه با مقاله‌ای از ویلیام روو^۴ آغاز می‌شود که در آن مفهوم سنتی مسیحی از خدا را به چالش می‌کشد و در سازگاری قدرت، رحمانیت و علم خدا با یکدیگر و امکان اینکه خدا همه این کمالات را در بالاترین مرتبه درجه ممکن داشته باشد، تشکیک می‌کند (ص. ۳۲-۳۳).

در مقاله‌ی بعدی ویلیام من^۵، مالکیت خدا^۶ و قائم به ذات بودن^۷ را مورد کاوش قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد کسانی که تصور می‌کنند این صفات به تشخص خدا ضربه می‌زند در اشتباه هستند (ص. ۴۷-۵۷).

سپس پاول گریفیث^۸ دریافتی غیرتوحیدی از خدا را بر اساس منابع هندو و بودایی مطرح می‌کند که تصویری متفاوت از خدای متشخص ادیان ابراهیمی است. فصل چهارم کتاب به بحث پیرامون برهان وجودی^۹ اختصاص دارد. این دسته از براهین برآن هستند که خدا را به نحو پیشینی و تنها با استلزامات مفهوم خدا ثابن کنند. در این فصل بریان لفتوو^{۱۰} پس از طرح تقریرات مختلف برهان وجودی (آنسلم، دکارت، لایبنیتس) و نقد این برهان از سوی کانت و گودل می‌پردازد و در انتها نتیجه می‌گیرد که برهان آنسلم می‌تواند همچنان صادق تلقی شود ولی براهین دکارت و لایبنیتس نمی‌توانند در مقابل انتقادات وارد از سوی کانت دوام آورد (ص. ۱۱۱). براهین جهان‌شناختی^{۱۱} و غایت‌شناختی^{۱۲} توسط الکساندر پروس^{۱۳} و ریچارد گیل^{۱۴} مورد کاوش قرار گرفته است. نویسندگان این مقاله بر آنند که بر اساس شهودی ضروری هر قضیه ممکن، امکان نوعی تبیین دارد (ص. ۱۲۷) اما تأکید می‌کنند که اعتقاد به عدالت خدا لازمه‌ی غلبه بر شکافی است که بتواند نشان دهد خدای خالق خیر مطلق است (ص. ۱۳۵-۱۳۶). جروم ژلمن^{۱۵} مجموعه‌ای گسترده از مباحث حول عرفان و تجربه دینی را مورد بررسی قرار داده و مشاهده می‌کند مدافعات رویکرد جزمی مذهبی یا رویکرد ادراکی ادعای آن را ندارند که براهینی برای معتبر بودن تجربه خود از خدا عرضه می‌کنند که باید هر کسی را متقاعد کند ولی آن را به عنوان یک نوع استدلال قابل پذیرش مطرح می‌کنند (ص. ۱۶۲). جفری جردن^{۱۶} در فصل هفتم به بررسی برهان حزم‌اندیشانه پاسکال بر وجود خدا و نیز صورت دیگری از آن برهان که توسط ویلیام جیمز ارائه شده می‌پردازد. بر اساس این برهان معقول است که اگر احتمال وجود خدایی باشد، به این خدا ایمان داشته باشیم. جفری جردن بر آن است که نه تنها بر اساس برهان پاسکال اعتقاد توحیدی به خدا به لحاظ عقلانی رواست بلکه عدم اعتقاد به خدا عقلاً نارواست (ص. ۱۶۹).

فصل بعدی به قلم پیتر ون اینویگن^{۱۷} مسأله‌ی شر را مورد بحث قرار می‌دهد. مسأله‌ی شر از قدیمی‌ترین مسائل کلامی و فلسفی است که امروزه در فلسفه‌ی دین معاصر مورد توجه مجدد قرار گرفته است. ویلیام آلستون^{۱۸} نگارش فصلی با عنوان زبان دین را بر عهده داشته است. مسأله‌ی اصلی در زبان دین آن است که آیا می‌توان گزاره‌ای در باب خدا با ارزش صدق معتبر ارائه کرد و به عبارت دیگر می‌توان به زبان بشری در باب خدا سخن گفت؟ پرسش دیگر آن است که آیا می‌توان صفات مشترکی را به درستی بر خدا و بشر حمل کرد؟ آلستون بر آن است که سخن گفتن از خدا می‌تواند نسبتاً ممکن باشد (ص. ۲۳۴-۲۳۶) چرا که خدا جسمانی و زمانی نیست؛ بنابراین گرچه می‌توانیم خدا را بدون ابهام فهم کنیم، ولی این فهم مطلق و کامل نیست؛ چرا که باید از فهمی که مستلزم نسبت دادن جسمانیت و زمانمندی به خداست اجتناب کنیم.

معرفت‌شناسی دین توسط نیکولاس ولتر استورف^{۱۹} مطرح شده است. او به بحث از سه چالش معاصر در باب تحقیق‌پذیری گزاره‌های دینی، یعنی ویتگنشتاین (درباره‌ی معنا)، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده (درباره‌ی مبنای معقول) و هیدگر می‌پردازد. نویسنده سخن خود را اینگونه به پایان می‌برد: مسیحیت با ایمان آوردن به خدای مصلوب شکل می‌گیرد و نه با جستجوی تبیین‌های نهایی و مبنای معقول برای ایمان.

پال دراپر^{۲۰} گستره‌ای وسیع از ارتباطات ممکن میان علم و مذهب را مورد بحث قرار می‌دهد. نتیجه‌ی نهایی بحث او آن است که علم ادله‌ای قوی برای ترجیح طبیعت‌گرایی عرضه می‌کند تا آنجا که تبییناتی برای بسیاری از پدیده‌ها فراهم می‌کند که در صورت حقانیت توحید و فراطبیعت‌گرایی نمی‌توانند صادق باشند. اگر هستی فراطبیعی به طور مستقیم در طبیعت عمل کند دیگر تبیین طبیعی موفق نخواهد بود. تبیین طبیعی موفق قوت احتمال طبیعت‌گرایی و ضعف فراطبیعت‌گرایی را تقویت می‌کند. حتی اگر تا کنون تبیینات کافی طبیعی برای آگاهی، اختیار و دین ارائه نشده است، همچنان زود است که فرض کنیم این امور به تبییناتی فراطبیعی نیازمند هستند و هنوز با اطمینان می‌توان گفت طبیعت‌گرایی راه مرجح برای تبیین است (ص. ۲۹۹-۳۰۰).

در فصل‌های دوازده و سیزده جرج ماوردس^{۲۱} و استفن اوانس^{۲۲} نگاهی به بحث معجزه و ایمان و وحی دارند. ماوردس از امکان معجزه در برابر بسیاری از بدگویی‌ها علیه آن دفاع می‌کند. باید به این نکته توجه داشت که دفاع او از معجزه می‌تواند در سایر ادیان توحیدی نیز صادق باشد و اختصاصی به مسیحیت و معجزات منقول از حضرت عیسی علیه‌السلام ندارد؛ البته او به این پرسش که وجود معجزه برای سایر ادیان، حقانیت آنها را نسبت به یکدیگر نفی نمی‌کند، نمی‌شود. استفان اوانس این نکته را تذکر می‌دهد که که ادیان توحیدی همه بر این مدعایند که خدا تنها می‌تواند از طریق وحی فهم شود و معرفت به خدا تنها زمانی ممکن است که اذن الهی بر آن باشد که شناخته شود (ص. ۳۲۳). نویسنده میان وحی به معنای عام آن و وحی به معنای خاص آن تفاوت می‌گذارد. مقصود از وحی به معنای عام شناخت خدا از طریق آیات او در جهان است ولی وحی به معنای خاص همان سخن گفتن خدا برای بشر است.

فصل چهاردهم که توسط لیندا زاگزبسکی^{۲۳} نگاشته شده به این پرسش می‌پردازد که آیا اخلاق بدون دین ممکن است؟ انسان تنها موجودی است که به امکان مرگ خود پی می‌برد و از این رو تنها موجودی است که امکان حیات

پس از مرگ نیز برای او یک مسأله است. لین رادر بیکر^{۲۴} در فصل پانزدهم به بررسی ابعاد فلسفی حیات پس از مرگ از دیدگاه ادیان می‌پردازد.

فلاسفه‌ی تحلیلی مسائلی را که ناشی از تکثر ادیان است توجه کرده‌اند و فیلیپ کوئین^{۲۵} در فصل شانزدهم به این موضوع پرداخته است. به نظر او کسانی که به یک دیدگاه خاص مذهبی به نحوی جزمی پایبندی دارند دلیلی عقلانی برای گزینش این دیدگاه از میان سایر مکاتب رقیب ارائه نمی‌دهند. او بر این مسأله تأکید دارد که فلاسفه‌ی دین باید به مسائلی از قبیل عدم تساهل مذهبی، تعریف دین و مقایسه‌ای سازنده میان ادیان بپردازند.

چهار فصل آخر به بررسی رویکردهای مختلف موجود به فلسفه‌ی دین می‌پردازد. در فصل هفدهم ویلیام هسکر^{۲۶} تصویری کلی از فلسفه‌ی تحلیلی دین ارائه می‌دهد و در ادامه دی. زد. فیلیپس^{۲۷} به ویتگنشتاین‌گرایی می‌پردازد، مرولد وستفال^{۲۸} نگاهی به فلسفه‌ی قاره‌ای دین دارد و سارا کوکلی^{۲۹} به ارزیابی انتقادات فمینیستی و امکان مصالحه می‌پردازد. از نگاه فیلیپس تحول فلسفی قرن بیستم تأثیر اندکی بر جریان اصلی فلسفه‌ی دین داشته و دغدغه‌های اصلی این جریان فلسفی ریشه در معرفت‌شناسی قرن هفدهم و هجدهم میلادی دارد (ص. ۴۸۸). هسکل معتقد است که فلسفه در دهه‌ی چهل میلادی آستان فلسفه‌ی تحلیلی دین بوده و این جریان فلسفی در دهه‌ی پنجاه میلادی متولد شده، در دهه‌ی شصت کودکی خود را گذرانده و در دهه‌ی هفتاد و هشتاد به دوران بلوغ خود رسیده است. از نظر او در این دوران فلسفه‌ی تحلیلی دین سه جریان عمده را پشت سر گذاشته است: در ابتدا مسأله‌ی محوری زبان دین بود، سپس اعتقاد توحیدی مورد نقد و دفاع قرار گرفت و در نهایت مسأله‌ی محوری تکثر ادیان شد. در بحث از جریان اول او به مروری بر مباحث تحقیق‌پذیری در میان آیر^{۳۰}، فلوو^{۳۱}، هیر^{۳۲}، میشل^{۳۳}، هیک^{۳۴}، کرومبی^{۳۵} و ویتگنشتاین^{۳۶} می‌پردازد و با بحث از آلستون^{۳۷} به پایان می‌برد. غلبه‌ی مباحث دوران میانی نقدها و اثبات‌های صورت گرفته نسبت به باورهای توحیدی است که توأم با اعاده اعتبار براهین وجودی، جهان‌شناختی و کیهان‌شناختی است. معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، گواه‌گرایی^{۳۸} را کنار گذاشته و از یافتن مبان برای باور دینی به سوی باورهای بنیادی منتقل می‌شود که موجه به شواهد بیرونی نیستند و بر آن است که باورهای دینی به لحاظ معرفتی به گونه‌ای هستند که دلیلی عام و فراگیر برای آنها وجود ندارد. صفات سنتی خدا و به طور خاص قادر مطلق، عالم مطلق و خیر مطلق، سرمدیت، بساطت و واجب الوجود مورد نقد و اثبات قرار می‌گیرند. این مجموعه شامل مقالاتی جدید در زمینه‌ی فلسفه‌ی دین است که خواندن آن نه تنها برای دوستداران و پژوهشگران فلسفه‌ی تحلیلی مفید است، بلکه علاقه‌مندان و محققان کلام اسلامی نیز می‌توانند با مطالعه‌ی آن از دیدگاه فلاسفه‌ی غربی در باب مسائل و زمینه‌های مشترک آگاه شوند.

^۱ در نگارش این متن از مقاله زیر استفاده شده است:

Frank Dilley, Book Review: The Oxford Handbook of Philosophy of Religion, International Journal of Philosophy of Religion (2007) 61:119–122

^۲ Oxford Handbook of Philosophy of Religion

^۳ William Wainwright

^۴ William L. Rowe

^۵ William E. Mann

^۶ Sovereignty

^۷ Aseity

-
- 8 Paul J. Griffiths
 - 9 Ontological Argument
 - 10 Brian Leftow
 - 11 Cosmological Argument
 - 12 Teleological Argument
 - 13 Alexander R. Pruss
 - 14 Richard Gale
 - 15 Jerome I. Gellman
 - 16 Jeffrey Jordan
 - 17 Peter van Inwagen
 - 18 William Alston
 - 19 Nicholas Wolterstorff
 - 20 Paul Draper
 - 21 George I. Mavrodes
 - 22 C. Stephen Evans
 - 23 Linda Zagzebski
 - 24 Lynne Rudder Baker
 - 25 Philip L. Quinn
 - 26 William Hasker
 - 27 D. Z. Phillips
 - 28 Merold Westphal
 - 29 Sarah Coakley
 - 30 Ayer
 - 31 Flew
 - 32 Hare
 - 33 Mitchell
 - 34 Hick
 - 35 Crombie
 - 36 Wittgenstein
 - 37 Alston
 - 38 Evidentialism